



نقش و راهبرد امریکا در گسترش نافرمانی مدنی سوریه

ابراهیم متقی^۱

تاریخ تصویب: ۱۳۹۰/۷/۱۷

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۶/۲۲

چکیده

در باره تحولات سوریه تفاسیر متفاوتی وجود دارد. برخی از تحلیل‌گران چنین فرایندی را ناشی از اراده گروه‌های اجتماعی در سوریه می‌دانند. آنان در تحلیل خود، رویکرد مبتنی بر اقتدارگرایی سیاسی دولت سوریه را عامل اصلی بحران اجتماعی می‌دانند. گروه دیگری بر این اعتقادند که سوریه مرز ژئوپلیتیکی رادیکالیسم سیاسی محافظه‌کاری جهان غرب محسوب می‌شود. بنابراین امریکا و کشورهای محافظه‌کار جهان عرب در صدد هستند تا زمینه‌های افول قدرت دولت‌های رادیکال را فراهم آورند. براساس چنین نگرشی، امریکا در صدد است تا براندازی سیاسی در سوریه را از طریق نافرمانی مدنی و آشوب سیاسی تأمین و سازماندهی نماید. در این مقاله تلاش می‌شود تا اول، ساختار اجتماعی سوریه مورد بررسی قرار گیرد؛ دوم، راهبرد تغییر رژیم امریکا در سوریه تبیین گردد. سیاست خارجی اواما در خاورمیانه بر این موضوع قرار گرفته است که می‌توان حکومت‌های رادیکال و انقلابی را از طریق انقلاب‌های دموکراتیک در وضعیت براندازی قرار داد. این امر به عنوان الگوی کم هزینه برای تغییر سیاسی و پایان مشروعیت انقلابی دولت‌های ضد آمریکایی در خاورمیانه محسوب می‌شود. هدف امریکا از به کارگیری سیاست تغییر رژیم در سوریه را می‌توان مقابله غیرمستقیم با موقعیت ژئوپلیتیکی ایران در خاورمیانه دانست.

واژگان کلیدی: آشوب‌سازی، انتقال بی‌ثباتی، انقلاب دموکراتیک، رادیکالیسم سیاسی، ژئوپلیتیک مقاومت.

مقدمه

فرآیندهای سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه بعد از جنگ دوم جهانی همواره با چالش، مخاطره و بحران امنیتی همراه بوده است. تمامی رؤسای جمهور آمریکا درگیر بحران امنیتی در این حوزه ژئوپلیتیکی بوده‌اند. از سوی دیگر، می‌توان نشانه‌های زیادی از بی‌اعتمادی شهروندان خاورمیانه نسبت به سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا را مورد ملاحظه قرار داد. آنان بر این اعتقادند که آمریکا نتوانسته است جلوه‌هایی از توازن، هماهنگی و همکاری متوازن بین واحدهای خاورمیانه به وجود آورد. به این ترتیب، افراد یاد شده تلاش دارند تا سیاست امنیتی آمریکا را براساس شکل‌بندی‌های ساختاری خاورمیانه، نقش آمریکا در حمایت از اسرائیل و همچنین منازعات پایان‌ناپذیر این منطقه مورد تحلیل قرار دهند.

الگوی رفتار منطقه‌ای آمریکا در خاورمیانه و در دوران جنگ سرد براساس شاخص‌های ساختاری در نظام بین‌الملل سازماندهی شده بود. به همین دلیل بود که «آیزنهاور» در سال ۱۹۵۶ تلاش همه‌جانبه‌ای به انجام رساند تا زمینه خروج نیروهای نظامی انگلیس، فرانسه و اسرائیل از مصر را فراهم سازد. از سوی دیگر، مقامات اتحاد شوروی با فروش تسلیحات فوق مدرن به مصر در سال ۱۹۷۲ مخالفت نمودند. این امر نشان می‌دهد که در ساختار دوقطبی، جلوه‌هایی از هماهنگی، همکاری و موازنه بین آمریکا و اتحاد شوروی وجود داشته است. چنین فرآیندی بعد از جنگ سرد با تغییرات مشهودی روبه‌رو شد. فرسایش نشانه‌های ساختاری در سیاست بین‌الملل منجر به شکل‌گیری چالش‌هایی برای آمریکا گردیده است. هم‌اکنون این موضوع مطرح می‌شود که آیا ایالات متحده می‌تواند از طریق دموکراتیزاسیون، حکومت‌های رادیکال شکست دهد؟ (کافمن ویتس، ۱۳۹۰: ۲۳).

چنین چالش‌هایی را می‌توان در دوران کلینتون، جورج بوش و باراک اوباما مشاهده نمود. هر یک از رؤسای جمهور آمریکا در سال‌های بعد از جنگ سرد تلاش داشتند تا ابتکارات جدید را برای عبور از بحران مورد استفاده قرار دهند. شواهد نشان می‌دهد که چنین ابتکاراتی نتوانسته است به نتایج مطلوب برای ایجاد ثبات منطقه‌ای منجر گردد. اوباما از ابتکار جنگ نرم برای مقابله با کشورهای رادیکال استفاده کرده است؛ محور اصلی سیاست تغییر در رهیافت امنیتی آمریکا را می‌توان مقابله با حکومت‌های رادیکال از طریق نیروهای اجتماعی دانست.

در چنین شرایطی، انقلاب اجتماعی جایگزین کودتا و یا جلوه‌های دیگری از براندازی

می‌شود. چنین الگویی را اوباما در ارتباط با سوریه مورد استفاده قرار داده است. هدف اصلی اوباما را می‌توان ایجاد آشوب سیاسی از طریق گروه‌هایی دانست که دارای پیوندهای هویتی و ایدئولوژیک با عربستان سعودی می‌باشد. از سوی دیگر امریکا، فشارهای بین‌المللی گسترده و فراگیری علیه سوریه اعمال کرده است. از جمله این اقدامات می‌توان به ارسال پرونده هسته‌ای سوریه به شورای امنیت سازمان ملل اشاره داشت. علاوه بر آن، تحریم‌های اقتصادی و امنیتی قابل توجهی علیه مقامات سوریه اعمال گردیده است (Meysan, 2011:14).

به این ترتیب سیاست امنیتی امریکا در سوریه را می‌توان در ترکیب با راهبرد اسرائیل و عربستان سعودی مورد توجه قرار داد. این رویکرد، براساس رهیافت نئورئالیسم تدافعی «استفان والت» از قابلیت عملیاتی برخوردار شده است. نئورئالیست‌های تدافعی، بر ضرورت سازمان دهی موازنه تهدید تأکید دارند. این امر به مفهوم آن است که امریکا برای محدود سازی قدرت ژئوپلیتیکی ایران، فشار سیاسی و امنیتی گسترده‌ای را در ارتباط با سوریه ایجاد کرده است. این موضوع بخشی از واقعیت امنیتی خاورمیانه در سال ۲۰۱۱ می‌باشد. از سوی دیگر، سیاست امنیتی امریکا در سوریه را باید ادامه جنگ نرم امریکا علیه کشورهای رادیکال خاورمیانه دانست؛ کشورهایی که از قابلیت لازم برای مقاومت در برابر برتری طلبی اسرائیل و مداخله گرایی امریکا برخوردارند.

هدف اصلی امریکا را می‌توان براندازی حکومت سوریه دانست، حکومتی که خط مقدم منازعات ژئوپلیتیک محسوب می‌شود. برای تحقق این امر، امریکا از الگوی ایجاد شکاف در ساختار قدرت سوریه بهره گرفت. سوریه در زمره کشورهای محسوب می‌شود که در آن شیعیان، سنی‌ها، علوی‌ها، اسماعیلی‌ها و مسیحیان زندگی می‌کنند. ساختار قدرت سوریه در چارچوب حزب بعث شکل گرفته است. ماده ۸ قانون اساسی سوریه این موضوع را مورد تأکید قرار می‌دهد که انتقال قدرت در سوریه از طریق حزب بعث انجام می‌شود. چنین الگویی نمی‌تواند مطلوبیت‌های راهبردی و ژئوپلیتیکی امریکا را تأمین نماید، بنابراین ایالات متحده از الگوی نافرمانی مدنی، شکاف ساختاری و بی‌ثبات سازی سیاسی برای براندازی ساختار قدرت سوریه بهره می‌گیرد.

در این مقاله تلاش می‌شود تا الگوهای رفتار امریکا برای ایجاد آشوب سیاسی و براندازی ساختار قدرت مورد استفاده قرار گیرد. فرضیه این مقاله بر این موضوع تأکید دارد که امریکا از الگوی گسترش بحران برای براندازی سیاسی در ساختار قدرت سوریه استفاده کرده

است. رهیافت استفاده شده در این مقاله نیز براساس تئوری موازنه تهدید شکل گرفته است. در این نگرش، هرگونه الگوی رفتار امریکا براساس همکاری ژئوپلیتیکی و راهبردی با اسرائیل و عربستان سعودی انجام می‌گیرد.

۱- راهبرد براندازی سیاسی از طریق انقلاب‌های رنگی در دوران اوباما

انقلاب‌های رنگی اولین بار در دوران جرج بوش سازماندهی شد. «دبوید فروم» را می‌توان نظریه‌پرداز موج‌های بی‌ثباتی سیاسی به بهانه انقلاب‌های دموکراتیک دانست. به کارگیری چنین الگویی بعد از تحولات لبنان و ایران برای مدتی در محاق قرار گرفت. بار دیگر امریکا تلاش دارد تا از طریق موج‌های اجتماعی به پیگیری اهداف سیاسی و امنیتی در مناطقی مبادرت نماید که از اهمیت و مطلوبیت ژئوپلیتیکی ویژه‌ای برخوردارند. نظام منطقه‌ای در دوران بعد از جنگ سرد با تغییرات بنیادین روبه‌رو گردیده است؛ معادله قدرت، تغییر یافته و الگوی جدیدی از روابط همکاری‌جویانه و تعارضی شکل گرفته است. به طور کلی می‌توان به این جمع‌بندی رسید که گرایش‌های گریز از مرکز در محیط‌های منطقه‌ای افزایش بیشتری پیدا کرده است. موج‌های بلندی از پیچیدگی و پویایی در محیط منطقه‌ای، در هم نوردیده شده است. تعداد قابل توجهی از وابستگی‌های متنوع و ناپایداری‌های اجتناب‌ناپذیر صحنه سیاست منطقه‌ای را شکل می‌دهد. توزیع قدرت در روابط مرکز پیرامون براساس چنین نشانه‌هایی شکل گرفته است (Douglas, 2003: 14). با توجه به شکل‌بندی‌های ژئوپلیتیک خاورمیانه و الگوی رفتار امریکا در مناطق بحرانی، می‌توان شاخص‌های مربوط به دگرگونی سیاسی در خاورمیانه بر اساس مدل انقلاب‌های اجتماعی را مورد تأکید قرار داد. این امر در شرایطی از اهمیت و مطلوبیت لازم برخوردار است که بر این امر واقف باشیم هرگونه تحول سیاسی و جابه‌جایی قدرت در خاورمیانه، بدون توجه به مؤلفه‌های نظام اجتماعی امکان‌پذیر نخواهد بود. فرآیند سازماندهی بی‌ثباتی سیاسی در قالب موج دوم انقلاب‌های رنگی در سیاست امنیتی امریکا را می‌توان مورد توجه قرار داد:

الف- سازماندهی تضادهای دولت جامعه در کشورهای هدف

تضاد دولت جامعه گام اول بحران سیاسی و اجتماعی محسوب می‌شود. آنچه به عنوان «سیستم تابع منطقه‌ای» در دوران جنگ سرد وجود داشت، هم‌اکنون با تغییرات قابل توجهی

روبه‌رو شده است. در سیستم تابع منطقه‌ای، نقش «بازیگر مداخله‌گر» منطقه‌ای در معادلات قدرت بین‌المللی از اهمیت و کارآمدی ویژه‌ای برخوردار بود؛ در حالی که چنین روندی در دوران بعد از جنگ سرد مشاهده نمی‌شود. بازیگر مداخله‌گر بیش از آنکه دارای قدرت فرادستی باشد، با جلوه‌هایی از چالش سیاسی و منطقه‌ای دست به گریبان است. در این شرایط، منطق تعامل بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی با نشانه‌هایی از عدم تقارن روبه‌رو گردیده است. بنابراین چالش‌های منطقه‌ای ماهیت نامتقارن داشته و الگوهای جدیدی از تضاد و رقابت در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی را به وجود می‌آورد.

در چنین فرآیندی بحران مرجعیت و اقتدار شکل گرفته و قدرت‌های بزرگ کارآیی خود را برای مقابله با چالش‌ها و اجرای سیاست‌ها از دست داده‌اند. عملیات نظامی امریکا در عراق و افغانستان را می‌توان ناشی از ناکارآمدی قدرت سیاسی بازیگران دانست. به کارگیری نیروی نظامی، گسترش پایگاه‌های عملیاتی و همچنین ارتقاء توان نظامی در محیط‌های منطقه‌ای، بیانگر کاهش قدرت مرجعیت بازیگران اصلی در سیاست بین‌الملل است. «روزنا» بر این اعتقاد است که:

«در نتیجه شیوع بحران مرجعیت و اقتدار، دولت‌ها و حکومت‌ها، کارآیی خود را برای مقابله با چالش‌ها و اجرای سیاست‌ها از دست داده‌اند. هر چند هنوز هم قادرند که به کمک اختیارات و قدرت انتظامی خود، نظم عمومی را حفظ کنند، توانایی آن‌ها برای پرداختن به مسایل گوه‌ری‌تر و حل آن‌ها رو به زوال است. از همین رو مرجعیت و اقتدارشان را مورد تردید قرار داده‌اند و از همکاری با آن‌ها پا پس کشیده‌اند... بحران مرجعیت و اقتدار از مسایل زبانی، فرهنگی و قانونی ریشه می‌گیرد... این بحران در حوزه‌های فراملی، سازمان‌های بین‌المللی و واحدهای فراملی غیردولتی هم شکل گرفته است... امروز جهان دولتمدار غلبه ندارد... جهان چندمرکزی پیچیده‌ای متشکل از بازیگران مختلف و نسبتاً خودمختار پدیدار شده که ساختارها، فرآیند و قواعد خاص خود را دارند» (روزنا، ۱۳۸۰: ۳۹).

ب- سازماندهی اعتراض سیاسی و کنش کم شدت در کشور هدف

براندازی سیاسی از طریق انقلاب‌های رنگی با هزینه امنیتی محدودی انجام می‌گیرد. این امر برای مقابله و رویارویی با قدرت نامتقارن کشورهای رادیکال انجام گرفته است. استراتژیست‌های امریکایی به این جمع‌بندی رسیدند که اصلی‌ترین تهدید فراروی هژمونی امریکا را قدرت‌های بزرگ تشکیل نمی‌دهند. چالش‌های عصر موجود از سوی واحدهای

منطقه‌ای و بازیگران غیردولتی شکل گرفته است؛ بازیگرانی که به عنوان رقیب بزرگ نظامی محسوب نمی‌شود. در بین کشورهای منطقه‌ای، ایران و کره‌شمالی در سلسله مراتب تهدیدات منطقه‌ای امریکا قرار دارند. گزارش راهبرد امنیتی امریکا در سال ۲۰۱۰ نشان می‌دهد که آنان نسبت به اقدامات و توانایی‌های نظامی و راهبردی کره‌شمالی و ایران نگرانند. بنابراین طرح‌ریزی دفاعی، راهبردی و عملیاتی امریکا در راستای محدودسازی و مقابله با چنین بازیگرانی محسوب می‌شود. ادراک امریکا از کره‌شمالی و ایران ماهیت پرمخاطره دارد. استراتژیست‌های آمریکایی بر این اعتقادند که:

«دولت کره‌شمالی دارای مشخصه‌های یک حکومت تهاجمی و غیرمنطقی است. این کشور توانایی انجام خطرپذیری انتحاری را دارد؛ در حالی که کشورهای چین، روسیه، ژاپن، کره‌جنوبی و امریکا بدون آنکه دست به اقدام تحریک‌آمیزی بزنند، درصدد فروپاشی کره‌شمالی هستند...»
 ایران کشوری است که همواره مظنون به حمله به منافع امریکا از طریق یک کشور دیگر بوده است. این کشور به دلیل گرایش انقلابی و ضدغربی آیت‌الله خمینی و جانشینان وی ماهیتی تحریک‌آمیز دارد؛ برنامه‌هایی برای دستیابی به فناوری هسته‌ای داشته و در حال دستیابی موشک‌های دوربرد بین‌قاره‌ای است. با فرآیند صلح اسرائیل - فلسطین مخالفت می‌کند. متحدان منطقه امریکا را به دلیل حمایت از حضور نظامی واشنگتن در خلیج فارس به چالش می‌کشد (Bacci, 2011:31). تمامی موارد یاد شده نشان می‌دهد که خط مقدم رقابت‌های بین‌المللی را محیط منطقه‌ای تشکیل داده است. شکل‌بندی‌های امنیت منطقه‌ای تغییر یافته و احتمال جنگ‌های منطقه‌ای بیشتر شده است. رقابت بین بازیگران منطقه‌ای به موازات جدال آنان با قدرتهای بزرگ افزایش یافته و زمینه گسترش خشونت را در مناطق مختلف جغرافیایی به وجود آورده است. اصلی‌ترین دلیل این امر را می‌توان مقاومت ناشی از هویت‌یابی کشورهای منطقه‌ای دانست (Zoepf, 2011:4).

باتوجه به مؤلفه‌های یاد شده اسنادی بر این اعتقاد است که منطقه مناسب‌ترین سطح تحلیل برای بررسی مسائل و امور مربوط به نظم بین‌الملل می‌باشد. منطقه شامل گروهی از کشورهایی است که در مجاورت جغرافیایی یکدیگر قرار دارند، یعنی اینکه ممکن است با یکدیگر همسایه نبوده ولی در فضای مجاورت منطقه‌ای قرار گیرند. از سوی دیگر تعامل منطقه‌ای می‌تواند ماهیت فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، امنیتی و یا سیاسی داشته باشد. اینگونه تعاملات لزوماً نباید دارای ماهیت و کنش مستقیم باشد. کشورها تحت تأثیر ائتلاف‌ها، ضدائتلاف‌ها و بحران‌ها قرار می‌گیرند. این امر فضای تعامل منطقه‌ای به ویژه در

حوزه امنیتی را پیچیده‌تر می‌سازد (Barber, 1995:112).

ج- گسترش تضادهای درون ساختاری

براندازی سیاسی در قالب تکنیک‌های مختلف امنیتی انجام می‌گیرد. این امر در دوره پس از جنگ سرد از اهمیت بیشتری در کنش راهبردی امریکا قرار گرفته است. به منظور درک بهتر این موضوع که چگونه می‌توان ثبات و نظم را حفظ نمود، پنداشتهای مربوط به ماهیت امنیت بین‌الملل و چگونگی تعامل راهبردی کشورها مستلزم بررسی مجدد هستند. از آنجا که نظریه‌های واقع‌گرا، نهادگرا و سازنده‌گرا به شرح چشم‌اندازهای همکاری امنیتی می‌پردازند، تصورات کشورها مبنی بر اینکه تعاملات امنیتی ایشان چگونه امنیتشان را ارتقاء بخشیده و یا از آن می‌کاهد، مستلزم بازاندیشی خواهد بود. (Yadlin & Satloff, 2011:17).

در شرایط موجود بازیگران منطقه‌ای می‌توانند به عنوان قدرت مؤثر و تعیین‌کننده‌ای در سیاست بین‌الملل محسوب شوند. به عبارت دیگر، فرآیند موجود بیانگر دگرگونی کنش بازیگرانی است که می‌توانند در برابر قدرت‌های بزرگ واکنش نشان داده، نفوذ و قابلیت آنان را در حد قابل توجهی کنترل نمایند. در چنین فرآیندی:

«قدرت‌های سطح بالا در صورتی به قدرت‌های منطقه‌ای واکنش نشان می‌دهند که نفوذ و قابلیت آن‌ها در حد قابل توجهی مرتبط با فرآیندهای امنیتی کردن در یک منطقه خاص باشد؛ لذا برحسب اینکه این قدرت‌ها خود را لایق رتبه بالاتر بدانند یا ندانند از محاسبات سطح بالای قطب‌بندی سیستمی کنار گذاشته می‌شوند. ممکن است قدرت‌های منطقه‌ای، درگیر رقابت‌های قدرت در سطح جهانی شوند... توجهی که به یک بازیگر گرفتار شده در رقابت گسترده‌تر می‌شود، با توجهی که به یک بازیگر دارای خصلت قدرت جهانی می‌شود متفاوت است» (بوزان، ۱۳۷۸: ۶۶).

تمامی موارد یاد شده نشان می‌دهد که شکل‌بندی امنیت منطقه‌ای در دوران بعد از جنگ سرد با تغییرات و دگرگونی‌های قابل توجهی روبه‌رو شده است. نشانه اصلی نظام منطقه‌ای و شکل‌بندی قدرت در امنیت منطقه‌ای را می‌توان بهره‌گیری بازیگران مؤثر در محیط منطقه‌ای دانست. در چنین فرآیندی بین بازیگران منطقه‌ای و قدرت‌های بزرگ، جلوه‌هایی از اختلاف نظر به ویژه اختلاف منافع به وجود می‌آید. شاخص اصلی قدرت در نظام منطقه‌ای و بین‌المللی بعد از جنگ سرد آن است که کشورهای منطقه‌ای می‌توانند در برابر قدرت‌های بزرگ چالش‌آفرینی نمایند (Lyman & Gray, 1999: 29).

آنچه به عنوان مداخله‌گرایی بازیگران مؤثر بین‌المللی مطرح می‌شد، در شرایط موجود با فرآیندهای واکنشی از سوی قدرت‌های منطقه‌ای همراه گردیده است. از آنجایی که سطح قدرت بازیگران منطقه‌ای و قدرت‌های بزرگ متفاوت است، نوع چالش‌گری آنان نیز ماهیت متعارف و متقارن ندارد. چالش‌ها در فضای جدیدی از رقابت شکل گرفته که براساس نشانه‌های منازعه نامتقارن تعریف و تبیین می‌گردند. این امر ماهیت تعامل و کنش‌گری در سیاست بین‌الملل را با تغییر و دگرگونی روبه‌رو می‌سازد. در این وضعیت بازیگران منطقه‌ای قادرند تا بر «قاعده بازی» تأثیرگذار بوده و از این طریق به چالش‌های منطقه‌ای خود در برابر فرادستی بازیگران مؤثر بین‌المللی ادامه می‌دهند (Renner, 2002: 14).

۲- براندازی سیاسی سوریه از طریق کاهش قابلیت‌های ساختاری

امریکا در برخورد با کشورهای هدف از الگوی محدودسازی راهبردی استفاده می‌نماید. این امر بخشی از معادله براندازی سیاسی محسوب می‌شود. درباره علل تداوم منازعه در خاورمیانه و سیاست امنیتی پرمخاطره امریکا در این حوزه جغرافیایی، رویکردهای متفاوتی ارائه شده است. اگرچه شواهد نشان می‌دهد که همواره سیاست خارجی امریکا در خاورمیانه با چالش‌های امنیتی روبه‌رو بوده است، اما چگونگی این چالش‌ها در دوران بعد از به قدرت رسیدن اوباما با تغییراتی روبه‌رو گردیده است.

الف- گسترش هیجانات اجتماعی در روند براندازی سیاسی حکومت سوریه

اوباما تلاش نمود تا سیاست مقابله با دولت‌های اقتدارگرا را در دستور کار قرار دهد. چنین فرآیندی از مصر و تونس آغاز شد. اما به گونه مرحله‌ای به حوزه دیگری از کشورهای منطقه‌ای منتقل گردید که دارای ساختار قدرت رادیکال بوده و از سیاست مقاومت در برابر تهدیدات ژئوپلیتیکی امریکا بهره می‌گیرند. در چنین فرآیندی از یک سو شاهد تغییر در فضای ژئوپلیتیکی خاورمیانه می‌باشیم؛ از سوی دیگر، تضادهای منطقه‌ای در این حوزه جغرافیایی گسترش قابل توجهی پیدا کرده است. تضادهایی که ماهیت مخاطره‌آمیز امنیتی داشته و از سوی دیگر بر شکل‌بندی قدرت، امنیت و فرآیند کنش سیاسی بازیگران تأثیرگذار بوده است.

در سال‌های بعد از جنگ سرد، می‌توان شاهد فرآیندی بود که براساس آن روابط بازیگران

1. Rule of Game

منطقه‌ای با کشورهای همجوار یا قدرت‌های بزرگ، براساس دو الگو سازمان‌دهی شده است. الگوی اول معطوف به گسترش «همبستگی‌های منطقه‌ای» و درک یکسانی از الگوی امنیت منطقه‌ای است. این امر در حوزه واحدهای منطقه‌ای به انسجام و همکاری منطقه‌ای منجر می‌شود. تلاش برای سازمان‌دهی پیمان‌های منطقه‌ای در زمره چنین ضرورت‌هایی تلقی می‌شود (لیک و مورگان، ۱۳۸۱: ۲۱۱).

الگوی دوم معطوف به چگونگی کنش همکاری‌جویانه قدرت‌های بزرگ با بازیگران منطقه‌ای است. «باری بوزان» مدل «وابستگی متقابل امنیتی^۱» را ارایه داده است. اگر منازعات ماهیت منطقه‌ای داشته باشد، در آن شرایط جلوه‌هایی از «جنگ فرسایشی» به وجود می‌آید، در حالی که رویارویی در سطح قدرت‌های بزرگ و بازیگران منطقه‌ای را می‌توان در قالب منازعه نامتقارن مورد توجه قرار داد. شاخص‌های منازعه نامتقارن امریکا علیه کشورهای رادیکال را می‌توان بهره‌گیری از نیروی اجتماعی چنین کشورهایی در جهت مقابله با ساختار سیاسی آنان دانست (Marx, 2011: 42).

مطالعات امنیتی، در دهه ۱۹۹۰ با تغییرات پارادایمیک در مقایسه با سال‌های جنگ سرد روبه‌رو گردید. علت آن را می‌توان ظهور بازیگران جدیدی دانست که نقش تعیین‌کننده‌ای در سیاست بین‌الملل و فرآیندهای تحول منطقه‌ای ایفا نمودند. «جیمز روزنا» بر این اعتقاد است که عصر جدید با جلوه‌هایی از منازعه غیرقابل کنترل روبه‌رو شده است. وی تئوری «سیاست و امنیت در جهان آشوب‌زده^۲» را ارایه داد. براساس این تئوری، ماهیت قدرت و منازعه در نظام منطقه‌ای و بین‌المللی دگرگون گردیده و بازیگران جدیدی توانسته‌اند بر معادله قدرت تأثیر به جا گذارند.

ب- کنترل راهبردی و سازماندهی منازعه نامتقارن در سوریه

بازی غیر متقارن بخشی از راهبرد امنیتی امریکا در برخورد با سوریه محسوب می‌شود. این امر به مفهوم آن است که سیاست خاورمیانه‌ای «اوباما» برخلاف الگوی رفتار «جورج بوش»، ماهیت تعارضی و رویارویی مستقیم ندارد. کارگزاران راهبردی و امنیتی امریکا ترجیح می‌دهند تا از بازی چندگانه و نامتقارن در کنترل بازیگران هدف استفاده نمایند. این امر زمینه‌های لازم برای ایجاد انسجام بین‌المللی و همچنین افزایش انگیزه‌های تحرک امنیتی

1. Interdependency Security
2. Politics in a Turbulence World

در محیط تهدید را فراهم می‌سازد. امریکا تلاش دارد تا دولت سوریه را تبدیل به نمادی از تهدید بین‌المللی و بازیگر یاغی در سیاست بین‌الملل نماید. این امر نشان می‌دهد که امنیت در فضای آشوب‌زده دارای ماهیت، نشانه‌ها و ابزارهای کاملاً متفاوتی خواهد بود. در چنین فرآیندی نظم جهانی براساس الگوهای بالنده جدید شکل می‌گیرد. از دل ویرانه‌های جنگ سرد، نظم نوین به گونه‌ای تدریجی در حاشیه پا می‌گیرد؛ این نظم در واکنش به مرکز پدیدار می‌شود. چنین فرآیندی این نتیجه را حاصل می‌سازد که آشوب حاکم بر جهان عمیقاً غیرخطی است، به شکل ناموزون و غیر یک دست سر برمی‌آورد.

به همین دلیل است که اوباما تلاش نمود تا سیاست محدودسازی قدرت کشورهای رادیکال را از طریق آشوب سیاسی، انقلاب‌های رنگی، جنگ نرم و گسترش بحران پیگیری نماید. این الگو در کشورهای مختلفی از جمله سوریه مورد استفاده قرار گرفته است. بهره‌گیری از الگوی یاد شده را می‌توان بخشی از رفتار امنیتی اوباما در شرایطی دانست که نیروهای مقاومت محور اصلی رویارویی با منافع امنیتی امریکا و اسرائیل در خاورمیانه محسوب می‌شوند (Bechis, 2011: 2).

برای مقابله با فضای امنیت و سیاست آشوب‌زده، تحلیل‌گران و استراتژیست‌های امریکایی، معادله کنترل محیط امنیتی خاورمیانه را مورد تأکید قرار دادند؛ به عبارت دیگر می‌توان کنترل خاورمیانه را به عنوان نماد کنترل محیط امنیتی در سیاست بین‌الملل دانست. این امر به مفهوم آن است که در عصر زایش هویت‌های ایدئولوژیک و منطقه‌گرایی هویتی، امکان گسترش منازعات منطقه‌ای در خاورمیانه بیش از سایر حوزه‌های جغرافیایی خواهد بود. در چنین شرایطی، امنیت خاورمیانه از اهمیت و مطلوبیت بیشتری در سیاست منطقه‌ای امریکا برخوردار گردید.

ج- هدایت گروه‌های اسلام‌گرا در مقابله با دولت سوریه

گروه‌های هویت‌گرا به عنوان اصلی‌ترین بازیگران امنیت منطقه‌ای در خاورمیانه ایفای نقش نمودند. به طور کلی می‌توان تأکید داشت که مقابله با گروه‌های هویت‌گرا که دارای رویکرد ایدئولوژیک هستند، از طریق شکل‌بندی‌های رفتاری و الگویی متنوعی حاصل می‌گردید. در چنین شرایطی زمینه برای بهره‌گیری از الگوهای پیچیده و متنوع‌تری در حوزه ژئوپلیتیکی خاورمیانه فراهم گردید. این امر را می‌توان تداوم رویکردی دانست که امریکا

در دوران جنگ سرد از آن بهره می‌گرفت. در عصر جدید به موازات مقابله با بازیگران رادیکال منطقه‌ای، امریکا درصدد برآمده است تا زمینه رویارویی با کشورهای رادیکال همانند سوریه را در دستور کار خود قرار دهد.

نظریه‌پردازان «مکتب کپنهاک» به موازات تحلیل‌گران «مکتب انتقادی» و «نئولیبرال‌های سیاست بین‌الملل» را می‌توان واضعان رهیافت‌های جدید منازعه در مناطقی دانست که دارای هویت و رویکرد انتقادی نسبت به سیاست بین‌الملل هستند. این نظریه‌پردازان بر این اعتقادند که ماهیت منازعه در محیط‌های منطقه‌ای تغییر یافته، بنابراین نمی‌توان از ابزار نظامی و الگوهای سخت‌افزاری برای مقابله با نیروهای هویت‌گرا بهره‌گرفت. هویت منجر به پیچیده شدن فرآیند مبارزه و مقاومت در حوزه سیاست بین‌الملل و روابط منطقه‌ای می‌گردد. تجربه حمله نظامی امریکا به عراق نشان داد که نظامی‌گری نمی‌تواند عامل نهایی کاربرد قدرت در منازعات منطقه‌ای باشد (Buzan, 2004: 16).

آنچه امریکا در ارتباط با گسترش بحران و سازماندهی آشوب سیاسی در سوریه مورد استفاده قرار داده را می‌توان جلوه‌ای از منازعه کم‌شدت با الگوی نامتقارن دانست. این امر، براساس ابزارهای اجتماعی، رسانه‌ای، امنیتی و ایدئولوژیک سازماندهی می‌شود. به عبارت دیگر، امریکا از ابزاری بهره‌گرفت که مبتنی بر مزیت نسبی قدرت‌های منطقه‌ای می‌باشد. کشورهایی همانند ایران و سوریه از این ابزار برای مقابله با سیاست امنیتی امریکا در خاورمیانه استفاده نموده‌اند (Tabler, 2011: 3).

د- گسترش عملیات روانی در جهت بی‌اثرسازی ابتکار عمل دولت سوریه

باتوجه به فرآیندهای یاد شده می‌توان نشانه‌های «منازعه نامتقارن^۱» در محیط منطقه‌ای خاورمیانه را مورد بررسی قرار داد. در چنین شرایطی، منازعات نامتقارن جلوه‌ای از کنش سیاسی و امنیتی محسوب می‌شود که مبتنی بر «قدرت نابرابر بازیگران»^۲ خواهد بود. در این شرایط، کنش‌گران هویت‌گرا از انگیزه و ابتکار عملیاتی برای مقابله با تهدیدات شکل گرفته از سوی قدرت‌های بزرگ و بازیگران مؤثر منطقه‌ای برخوردار خواهند بود. این امر فرآیند رقابت و منازعه در خاورمیانه را پیچیده‌تر می‌سازد.

به عبارت دیگر، می‌توان فرآیندی را مورد ملاحظه قرار داد که براساس آن بازیگرانی

1. Asymmetrical Conflict

2. Unequal Power Actors

که دارای قدرت نابرابر هستند، از قابلیت رقابت و رویارویی برخوردار شده و منافع متضادی را علیه بازیگران ساختاری در سیاست بین‌الملل که دارای نقش فراگیر در محیط امنیتی خاورمیانه هستند، پیگیری می‌کنند. این الگو در خاورمیانه بیش از سایر حوزه‌های ژئوپلیتیکی مورد توجه کارگزاران سیاست امنیتی اوباما به ویژه «دیوید پترائوس» قرار گرفته است. نامبرده از ۲۰ ژوئن ۲۰۱۱ به ریاست سازمان اطلاعات مرکزی امریکا منصوب گردیده است.

مهم‌ترین الگوی رفتار امنیتی پترائوس را می‌توان سازماندهی نیروهای اجتماعی نامتقارن علیه ساخت‌های مقاومت دانست؛ کشورهایی که خود از الگوی نامتقارن در مقابله با امریکا بهره می‌گیرند. کشورهایی همانند ایران و سوریه را می‌توان در زمره اصلی‌ترین نمادهای تهدید امریکا در چارچوب جنگ ضد شورش بر اساس سیاست امنیتی دیوید پترائوس دانست (Elsinga, 2011: 2).

علت اصلی تغییر در سیاست منطقه‌ای امریکا را می‌توان ظهور بازیگران فراملی دانست؛ بازیگرانی که دارای نقش هویتی بوده و براساس الگوهای مقاومت به مقابله با سیاست امنیتی امریکا مبادرت می‌نمایند. در چنین شرایطی، نئولیبرال‌ها به ویژه «جوزف نای» و «کوهن» بر این اعتقادند که کنترل بازیگران حاشیه‌ای از طریق ابزارهای سخت قدرت امکان‌پذیر نخواهد بود. آنان تلاش دارند تا زیرساخت رفتار بازیگران منطقه‌ای را در قالب «کنش غریزی» تبیین نمایند.

به عبارت دیگر، هرگاه کنش بازیگران ماهیت ایدئولوژیک و هویتی پیدا کند، در آن شرایط مقابله با آنان از طریق ابزارهای سخت قدرت، دشوار خواهد بود. به همین دلیل است که ضرورت کاربرد «قدرت نرم» و «دیپلماسی عمومی»^۱ به عنوان ابزارهای جنگ نرم در محیط منازعات منطقه‌ای که دارای شاخص‌های منازعه نامتقارن هستند از اهمیت ویژه‌ای برخوردار شده است (نای، ۱۳۸۷: ۱۹۵).

در محیط‌هایی که بازیگرانی با قدرت نابرابر به رقابت و منازعه مبادرت می‌نمایند، زمینه برای ظهور منازعه نامتقارن فراهم می‌شود؛ این منازعات براساس «موازنه قدرت» انجام نمی‌گیرد. به عبارت دیگر، محور اصلی رقابت در محیط منطقه‌ای که در آن بازیگرانی با منافع متضاد و قدرت ابزاری نابرابر قرار دارند، بهره‌گیری از ابزار و فرآیندهای غیرکلاسیک است. در این ارتباط می‌توان تأکید داشت که الگوی مناسب برای بازیگران منطقه‌ای جهت

1. Public Diplomacy

مقابله با تهدیدات ناشی از قدرت‌های بزرگ، بهره‌گیری از ابزار و فرآیندهای جنگ نامتقارن است. در حالی که قدرت‌های بزرگ برای نیل به مطلوبیت سیاسی و راهبردی، نیازمند آنند که از ابزار و الگوهای جنگ نرم بهره‌مند شوند.

مزیت نسبی کشورهای منطقه‌ای را می‌توان بهره‌گیری از الگوهای هویت‌گرا دانست. طبعاً تحقق این امر برای قدرت‌های بزرگ و کشورهایی که از ابزار و فرآیند کلاسیک بهره می‌گیرند، امکان‌پذیر نخواهند بود. تمامی مؤلفه‌های یاد شده نشان می‌دهد که سیاست در خاورمیانه ماهیت پیچیده‌ای در دوران بعد از جنگ سرد پیدا کرده است. بازیگران امنیت و قدرت در فضای سیاسی خاورمیانه، تلاش دارند تا از الگوهایی بهره‌مند شوند که زمینه کنترل بازیگران هویت‌گرا را فراهم سازد. کنترل چنین فضایی در محیط امنیتی خاورمیانه برای سیاست خارجی امریکا بدون توجه به نقش بازیگران منطقه‌ای و گروه‌های هویت‌گرای سیاسی و ایدئولوژیک کار دشواری خواهد بود (Buzan, 2004: 11).

از آنجایی که در دوران بعد از جنگ سرد، بسیاری از بازیگران چالش‌گر در محیط سیاسی خاورمیانه فاقد قدرت متوازن با کشورهایی همانند امریکا می‌باشند، در نتیجه شاهد شکل‌گیری جلوه‌هایی از کنش رقابت‌آمیز با شاخص‌های منازعه نامتقارن خواهیم بود. واقعیت‌های جدید کنش‌گری در حوزه خاورمیانه براساس نشانه‌هایی از نقش بازیگران هویت‌گرا قرار گرفته است. این امر منجر به گسترش منازعه نامتقارن در خاورمیانه و در دوران ریاست جمهوری اوباما گردیده است. چنین فرآیندی علیه کشورهای رادیکال خاورمیانه همانند سوریه سازماندهی گردیده است.

مفهوم منازعه نامتقارن هم‌اکنون در کشورهای مختلف جهان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار شده است. بسیاری از استراتژیست‌ها تلاش دارند تا ادبیات و رویکرد دفاعی - امنیتی خود را براساس قالب‌ها و قواعد جدیدی تنظیم نمایند که ماهیت غیرقابل پیش‌بینی دارد. به عبارت دیگر می‌توان شرایط و مولفه‌هایی را مورد توجه قرار داد که براساس آن زمینه برای تبیین پایان‌ناپذیر چنین موضوعاتی وجود دارد. چالش‌های منطقه‌ای، درگیری‌های نظامی امریکا در عراق، افغانستان و پاکستان در زمره چنین نشانه‌هایی می‌باشد. معادله رفتار امنیتی امریکا در سوریه نیز ماهیت نامتقارن داشته و نیروهای اجتماعی را علیه ساختار سیاسی حکومت کنترل و سازماندهی می‌نماید (Lebanon's Hezbollah leader pledges support for Assad in Syria, 2011:2).

آنچه امریکا در سوریه مورد پیگیری قرار می‌دهد، در قالب اقدامات نامتقارن ارزیابی

می‌شود. مفهوم جنگ نامتقارن در ادبیات دفاعی آمریکا به عنوان موضوعی پرتعداد و بحث‌برانگیز تبدیل شده است. در سندهای راهبرد امنیت ملی آمریکا، سند بررسی دفاعی چهار ساله (QDR)، راهبرد نظامی ملی (NMS) و حتی سند بررسی وضعیت هسته‌ای (NPR) که همگی در سال ۲۰۱۰ منتشر گردیده، از چنین واژه‌ای به مراتب استفاده شده است.

سیاست‌های اتخاذ شده توسط کارگزاران امنیتی و راهبردی کشورهای درگیر در خاورمیانه، نشان می‌دهد که نه تنها بازیگران منطقه‌ای درصدد بهره‌گیری از قابلیت و توان نامتقارن خود می‌باشند، بلکه آمریکا و سایر قدرت‌های بزرگ نیز تلاش دارند تا موقعیت خود را ارتقا داده، و ابزارها و تکنیک‌های جدیدی برای مقابله با چالش‌های منطقه‌ای را در دستور کار قرار داده‌اند. چنین فرایندی را می‌توان انعکاس شرایط و محیط بحرانی در خاورمیانه دانست. محیطی که حوزه رقابت‌های بین‌المللی به عرصه‌های داخلی کشورها منتقل گردیده است.

بسیاری از پژوهشگران موضوع راهبردی بر این اعتقادند که جنگ نامتقارن دارای ویژگی‌های منحصر به فردی است که در نبردهای کلاسیک مورد توجه قرار نمی‌گیرد. بنابراین در جنگ نامتقارن هیچگونه توجهی به قابلیت‌های تشکیل‌دهنده قدرت ملی کشورهایی که در ساختار نظام بین‌الملل از جایگاه محوری برخوردارند، نمی‌شود. مهم‌ترین مسئله کنش نامتقارن در رفتار امنیتی را می‌توان بهره‌گیری از الگوهای دانست که مبتنی بر نقاط ضعف دشمن می‌باشد.

ه- ناتوان‌سازی ساختار سیاسی سوریه در برابر گروه‌های اعتراضی

آنچه در سوریه شکل گرفته است را می‌توان انعکاس سیاست امنیتی آمریکا برای گسترش قالب‌های هویت نامتقارن علیه دولت سوریه دانست. در این فرآیند، دولت سوریه در برابر فشارهای سیاسی و اجتماعی جدیدی قرار گرفته که مطلوبیت امنیتی آن کشور را خدشه دار می‌کند. در این فرآیند، نشانه‌های هنجاری سوریه که مشروعیت بخش قدرت دولت محسوب می‌شود، مورد انتقاد قرار گرفته است. نشانه آن را می‌توان در شعارهای گروه‌های معترض در مقابله با ایران دانست. آنان شعار «نه ایران نه لبنان، جانم فدای جولان» را بیان داشته‌اند. بیان چنین مفاهیمی به معنای آن است که محور اصلی سیاست اجتماعی گروه‌های معترض در مقابله با پیوندهای ژئوپلیتیکی سوریه سازماندهی شده است

(Shadid, 2011: 2).

این امر نشان می‌دهد که در فضای منازعات منطقه‌ای خاورمیانه، الگوی کنش بازیگران با یکدیگر متفاوت خواهد بود. به همین دلیل است که جنگ‌های جدید ماهیت غیرقابل پیش‌بینی خواهند داشت. اگر امریکایی‌ها در برخورد با کشورهایی همانند ایران در فضای ابهام و سرگردانی قرار دارند، ناشی از پیچیده بودن ماهیت رقابت و منازعه منطقه‌ای است. اگر کشورهای منطقه‌ای که دارای قدرت نابرابر می‌باشند، تلاش نمایند تا از الگوهای متقارن و روش کلاسیک در نبرد استفاده نمایند، در آن شرایط مزیت نسبی خود را از دست می‌دهند. در چنین فرآیندی، بازیگران اصلی سیاست بین‌الملل ناچار خواهند بود تا واقعیت‌های مقاومت در محیط منطقه‌ای را بپذیرند.

امریکا این الگو را در برخورد با تحولات سیاسی تونس و مصر در ژانویه ۲۰۱۱ به کار گرفته است. عدم حمایت از ساختار اقتدارگرای سیاسی به منزله آن است که رقابت سیاسی دموکراتیک می‌تواند واکنش گروه‌های هویت‌گرا در خاورمیانه را تعدیل نماید. لازم به توضیح است که هر یک از کشورهای خاورمیانه دارای شکل‌بندی‌های سیاسی کاملاً متفاوتی از یکدیگر هستند. بنابراین باید این موضوع مورد توجه قرار گیرد که امریکا از طریق همکاری‌های منطقه‌ای با عربستان موج‌های امنیتی ضد ایرانی را پیگیری می‌کند. سوریه بخشی از حوزه ژئوپلیتیک ایران در منطقه مدیترانه شرقی محسوب می‌شود (War propaganda: gay blogger in Damascus, 2011:3).

نتیجه‌گیری

تحولات سیاسی سوریه نشان می‌دهد که مرحله جدیدی از انقلاب‌های رنگی در خاورمیانه در حال شکل‌گیری است. این امر تحت تأثیر موج‌های جدید دگرگونی سیاسی در کشورهای اقتدارگرا قرار گرفته است. به طور کلی، می‌توان این موضوع را مورد توجه قرار داد که نافرمانی مدنی می‌تواند ریشه‌های داخلی داشته و با فرایندهای بین‌المللی پیوند پیدا نماید؛ امریکا تلاش نمود تا ۲ حوزه یاد شده را با یکدیگر ارتباط دهد.

اقدامات امریکا در برخورد با دولت سوریه ماهیت اجتماعی، سیاسی و اقتصادی دارد. از یک سو فشارهای اقتصادی علیه دولت سوریه را تشدید نمود، و از سوی دیگر، مبادرت به ارتباط‌گیری با گروه‌های داخلی در سوریه نمود. نشانه این امر را می‌توان حضور سفیر امریکا در مجاورت گروه‌های اعتراض‌کننده دانست. این امر با واکنش شدید دولت سوریه

روبرو شد. به همین دلیل است که نگرش کاملاً متفاوتی بین دولت سوریه و آمریکا در ارتباط با تحولات خاورمیانه وجود دارد.

مقامات سوریه، دولت آمریکا را به عنوان کشور مداخله‌گر تحلیل می‌نمایند. براساس چنین ادراکی، گروه‌های تظاهرکننده را نیز به عنوان نیروهای اجتماعی دست‌نشانده آمریکا می‌دانند. این امر به نتیجه تعادلی منجر نشده است. برخی از اقدامات دولت سوریه به عنوان نماد خشونت و جنایت علیه بشریت تحلیل گردیده است. برخی از مواضع سیاسی آمریکا، انگلیس، فرانسه و آلمان که معطوف به برکناری بشار اسد بوده است را می‌توان انعکاس سیاست مقابله جویانه آمریکا در برخورد با دولت سوریه دانست. با توجه به چنین نشانه‌هایی می‌توان واقعت تحولات سوریه را به شرح ذیل مورد توجه قرار داد:

۱- دولت اوپاما از الگوی چندجانبه‌گرایی دیپلماتیک برای محدودسازی قدرت تحرک سیاسی و بین‌المللی سوریه استفاده می‌نماید، در چنین فرایندی، کشورهای چین و روسیه نیز به صورت مستقیم از دولت بشار اسد انتقاد به عمل آورده‌اند.

۲- آمریکا تلاش دارد تا فشارهای سیاسی برای عقب‌نشینی بشار اسد از قدرت را تشدید نماید. در این ارتباط می‌توان نشانه‌هایی از جنگ نرم را نیز مورد ملاحظه قرار داد. عملیات روانی در زمره الگوهای رفتار راهبردی آمریکا در برخورد با دولت سوریه محسوب می‌شود. هدف آمریکا آن است که انسجام سیاسی، ساختاری و ایدئولوژیک دولت سوریه را به حداقل کاهش دهد.

۳- الگوی کنش سیاسی و امنیتی آمریکا ماهیت مرحله‌ای دارد. آمریکایی‌ها از الگوی براندازی تدریجی و همچنین رفتار نامتقارن برای محدودسازی قابلیت راهبردی سوریه بهره می‌گیرند.

۴- به کارگیری الگوی درگیری کم شدت آمریکا در سوریه به مفهوم آن است که فشارهای سیاسی و اقتصادی آمریکا زمینه را برای افزایش تحرک گروه‌های مخالف فراهم می‌سازد. چنین الگویی در لیبی نیز مورد استفاده قرار گرفته است. اگر چنین الگویی ادامه پیدا کند، احتمال افزایش فشارهای اقتصادی - دیپلماتیک علیه دولت سوریه بیشتر خواهد شد.

۵- دولت سوریه از انعطاف‌پذیری لازم برای همکاری با نهادهای بین‌المللی برخوردار است. این امر می‌تواند انگیزه مقاومت دولت را در طولانی مدت کاهش دهد. از سوی دیگر، همکاری سوریه با سازمان ملل و پذیرش نمایندگان حقیقت‌جو را می‌توان نمادی از مشارکت چندجانبه برای حل بحران سوریه از طریق دیپلماسی و ابتکارات جمعی دانست.

منابع

منابع فارسی:

۱. بوزان، باری (۱۳۷۸)، «مردم، دولت‌ها و هراس»، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۲. روزنا، جیمز (۱۳۸۰)، «امنیت در جهان آشوب زده» ترجمه علی‌رضا طیب، تهران: موسسه ابرار معاصر.
۳. لیک، دیوید و پاتریک مورگان (۱۳۸۱)، «نظم‌های منطقه‌ای: امنیت سازی در جهانی نوین»، ترجمه سیدجلال دهقانی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۴. کافمن ویتس، تامارا (۱۳۹۰)، «پایه‌های لرزان آزادی؛ نقش امریکا در بنای دموکراسی در جهان عرب»، تهران: سرای عدالت.
۵. نای، جوزف (۱۳۸۷)، «قدرت نرم»، ترجمه محسن روحانی و مهدی ذوالفقاری، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق.

منابع انگلیسی:

1. Alessandro Bacci Syria, (February 20,2011 : Face book is Again Directly Accessible Without Proxy Servers, in daonline.info.
2. Amos Yadlin and Robert Satloff, Syria, (May 19, 2011) : The Case for 'The Devil We Don't Know', The Washington Institute for Near East Policy.
3. Andrew Tabler ,(June 14,2011) The Degrading of Syria's Regime, Council on Foreign Relations.
4. Anthony Shadid ,(May 10,2011) , Syrian Elite to Fight Protests to the End, New York Times.
5. Barber. F (1995) , "Jihad VS MC World", New York: Ballan Tine Book.
6. Buzan, Barry (2004) , "The Roots of Muslim Age", Atlantic Monthly, Vol. 22, No. 1.
7. Daniel Marx, (May 18,2011) Syria: A turning point for the Arab Spring? In Observatorio Electoral.
8. Fieth, Douglas (2003) , "Struggle for Peace and Power", Washington: U.S Department of Defense.

Abstracts

The Role and Strategy of the United States in Expansion of the Civil Disobedience in Syria

Ebrahim Motaghi
Professor of International Relations
Tehran University

There are different interpretations on the ongoing events in Syria. Some commentators believe the current developments come from the Syrian social groups' will. In their analysis, they consider an approach based on the political dictatorship of the Syrian government as the main factor behind the country's social crisis. Some others believe that Syria is the geopolitical border of political radicalism with the Arab World's conservatism. Therefore, the United States and the Arab world's conservative countries intend to prepare the grounds for the overturn of the radical states. Based on such an approach, the US intends to organize and harbor civil disobedience and political riot as part of efforts to topple the Syrian government.

The article aims to firstly, study the social structure of Syria; and secondly, determine the US strategy of regime change in Syria. Barack Obama's foreign policy in the Middle East is based on the viewpoint that the revolutionary and radical systems can be toppled through democratic revolutions in those countries. The issue is regarded as an economical model for political change and putting an end to the revolutionary legitimacy of the anti-American governments in the Middle East. The US objective in applying the policy of regime change in Syria can be considered an indirect confrontation with Iran's geopolitical situation in the Middle East.

Keywords: Turbulence Building, Transfer of Instability, Democratic Revolution, Political Radicalism, Resistance Geopolitics